# محکم و متشابه

راه دوّم براى تحقّق اشتراك لفظى‏[[1]](#footnote-1)

راه دوّمى كه به عنوان منشأ اشتراك لفظى مطرح شده و حرف خوبى هم مى‏باشد اين است كه گفته شود:[[2]](#footnote-2)شما مى‏گوييد: غرض از وضع، تفهيم و تفهّم است. يعنى انسان به وسيله الفاظ بتواند مقاصد خودش را بيان كند و مطلب خود را براى مخاطب تبيين كند. تفهيم و تفهّم بر دو نوع است: گاهى تفهيم و تفهّم به اين صورت است كه انسان مى‏خواهد مراد خودش را با تمام ابعاد آن براى مخاطب روشن كند، يعنى مى‏خواهد آنچه در واقعيت تحقّق پيدا كرده، به وسيله لفظ در اختيار مخاطب قرار دهد. تفهيم و تفهّم در اكثر موارد به همين نوع است. و گاهى تفهيم و تفهّم به اين صورت است كه انسان مى‏خواهد از مقصود خودش به صورت اجمالى پرده بردارد، يعنى مى‏خواهد واقعيت را به‏طور اجمال در اختيار مخاطب قرار دهد. مثلًا آدم متشخّصى به منزل شما آمده است. شما وقتى مى‏خواهيد اين قصه را نقل كنيد به صورتهاى مختلفى نقل مى‏كنيد: اگر مخاطب شما يك دوست صميمى و نزديك است و مى‏خواهيد همه واقعيت را در اختيار او قرار دهيد، مى‏گوييد: «شب گذشته فلان شخصيت به منزل ما آمد» و تمام خصوصيات او را مطرح مى‏كنيد. ولى گاهى مخاطب شما كسى است كه صلاح نمى‏دانيد همه واقعيت را در اختيار او قرار دهيد، مى‏گوييد: «شب گذشته يك آقاى محترمى به منزل ما آمد» و هيچ انگيزه‏اى براى معرفى او نداريد. بنابراين ما با دو نوع تفهيم و تفهّم روبرو هستيم، گاهى تفهيم و تفهّم به كيفيتى است كه مراد انسان با همه خصوصياتش روشن شود و گاهى مصلحت اقتضا مى‏كند كه مراد انسان مطرح شود ولى به‏صورت اجمال. ممكن است كسى اشكال كند: «در صورت دوّم، چه ضرورتى وجود دارد كه متكلّم، مراد خود را مطرح كند؟». جواب اين است كه اينجا هم ضرورت دارد. متكلّم چه‏بسا مى‏خواهد چيزى در اين ارتباط با مخاطب بگويد ولى مايل نيست كه او بر تمام خصوصيات مسئله اطلاع‏ [[3]](#footnote-3)پيدا كند. تفهيم و تفهّم به اين صورت نيست كه يك طرف آن در ارتباط با همه خصوصيات و طرف ديگر آن سكوت محض باشد. تفهيم و تفهّم دو طرف دارد يك طرفش بيان مراد با همه خصوصيات و طرف ديگر آن، بيان مراد به‏صورت اجمال است. حال كه چنين است، آيا براى تفهيم و تفهّم به صورت اجمال، نبايد راهى وجود داشته باشد؟ بهترين راه براى اين مسئله، اشتراك لفظى است. وقتى مى‏گويند: «مشترك لفظى قرينه مى‏خواهد» معنايش اين نيست كه در همه جا نياز به قرينه دارد، بلكه اگر بخواهيم مراد را روشن كنيم نياز به قرينه دارد ولى اگر غرض، به اجمال تعلّق گرفته باشد قرينه نياز ندارد. مثلًا متكلّم مى‏گويد: «رأيت عيناً» و قرينه‏اى ذكر نمى‏كند زيرا مى‏خواهد مخاطب در حال تحيّر و تردّد باقى بماند. از طرفى بداند كه متكلّم، چيزى را ديده است و از طرفى نداند آن چيز عبارت از چيست؟ اين هم يك نوع از تفهيم و تفهّم است و راهش اشتراك لفظى است. به او مى‏گويد: «رأيت عيناً» و مخاطب به فكر فرومى‏رود كه آيا «عين جاريه» بوده يا «عين باكيه» يا .... اين كلام، درست در مقابل كسانى است كه مى‏گفتند: «اشتراك لفظى، با غرض وضع سازگار نيست» در اينجا گفته مى‏شود: «غرض از وضع اين است كه تفهيم و تفهّم به هر دو نوعش تحقّق پيدا كند. ولى اكثر موارد آن از راه الفاظى است كه معناى آنها روشن است و در مواردى هم از طريق مشترك لفظى است». بنابراين مسأله مشترك لفظى از اين جهت نيست كه انسان در تنگناى الفاظ قرار گرفته و با كمبود لفظ مواجه شده باشد بلكه دايره الفاظ وسيع است ولى انگيزه ديگرى براى مشترك لفظى وجود دارد و آن اين است كه گاهى غرض متكلم به اجمال تعلّق مى‏گيرد و نمى‏خواهد تمام مقصودش را بيان كند لذا به مشترك لفظى پناه مى‏آورد. [[4]](#footnote-4)شاهد قوى بر اين مسئله، قرآن است، قرآن كريم مى‏فرمايد: (منه آيات محكمات هُنّ أُمّ الكتاب و أُخر متشابهات ...)[[5]](#footnote-5) قرآن هم آيات محكم‏ دارد و هم آيات متشابه، و معنا ندارد كسى بگويد: چرا در قرآن آيات متشابه وجود دارد؟ زيرا گاهى در قرآن هم غرض به اين نحو است كه مطلبى به‏صورت اجمال گفته شود.[[6]](#footnote-6) [[7]](#footnote-7)

## مفهوم المحكم والمتشابه في القرآن‏[[8]](#footnote-8)

تقسّم الآيات القرآنية إلى قسمين: محكم‏ و متشابه. ويراد بالآيات المحكمة: تلك التي تحمل معنى واحداً صريحاً أو لها ظهور واحد، أمّا المتشابهة فيراد بها: تلك التي تحتمل أكثر من معنى.

احتمال التشابه في السنّة

يعتقد البعض بأنّ الأحاديث على غرار القرآن تشتمل على محكم ومتشابه، ولا نرى هذا الاعتقاد صائباً؛ لأنّنا نعتقد بأنّ السنّة جاءت لتبيين القرآن، فلو اشتملت على المتشابه سوف لن يكون لدينا من تفسيرٍ للقرآن، ولا سيّما للآيات المتشابهة والمطلقة وغيرها.

وهذا ما جعلنا نعتقد بأنّ السنّة تقتصر على الأحاديث المحكمة. وعلى ضوء هذه المقدّمات نستطيع أن نقف على كلمات الإمام عليه السلام، حيث قال:[[9]](#footnote-9)«وَارْدُدْ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَيَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الأُمُورِ، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِى الأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِى شَىْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ‏[[10]](#footnote-10) فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ: الأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ».

والذي نفهمه من كلام الإمام عليه السلام ولاسيّما باستشهاده بالآية القرآنية في الرجوع إلى القرآن والسنّة أنّ أوامر النبيّ صلى الله عليه و آله والأئمّة المعصومين عليهم السلام على نوعين: أوامر بيان الأحكام الشرعية الأوامر الولائية الحكومية حين يبيّن النبي صلى الله عليه و آله والأئمّة المعصومون عليهم السلام الأحكام الشرعية، ويتحدّثون عن الحلال والحرام، ويدعون الأُمّة إلى الإتيان بالواجبات واجتناب المحرّمات وغير ذلك، فإنّما يوردون ذلك في إطار بيانهم لأحكام اللَّه، فلما أسّسوا الحكومة فأصدروا أوامرهم للُامّة بالتهيّؤ للقتال وإعداد العدّة وما إلى ذلك، فإنّما يطلق على أوامرهم في هذه الحالة بالأوامر الحكومية، وهي غير الأحكام التي أوحِيَت إلى رسول‏اللَّه صلى الله عليه و آله في القرآن.

وهذا سرّ تكرار كلمة «أطيعوا» في الآية الشريفة أطيعوا اللَّه أي في الأحكام، أطيعوا الرسول أي في الأوامر الحكومية.

وعلى هذا الأساس لم تتكرّر لفظة «أطيعوا» في أولي الأمر الذين هم الأئمة المعصومين عليهم السلام؛ لأنّ المراد الأوامر الحكومية وقد انتقلت حكومته صلى الله عليه و آله إلى الأئمّة عليهم السلام.[[11]](#footnote-11)

ومنها: رواية أبي حيّون مولى الرضا، عن الرضا عليه السلام قال: من ردّ متشابه‏ القرآن إلى محكمه فقد هدي إلى صراط مستقيم، ثمّ قال عليه السلام: إنّ في أخبارنا محكماً كمحكم القرآن، ومتشابهاً كمتشابه القرآن، فردّوا متشابهها إلى محكمها، ولا تتّبعوا متاشبهها دون محكمها فتضلّوا[[12]](#footnote-12). ودلالتها على جواز ردّ المتشابه إلى المحكم الذي لا يتيسّر لغير المجتهد واضحة.[[13]](#footnote-13)

إيضاح الكفاية ؛ ج‏1 ؛ ص222

مصنّف «ره» در عبارت مذكور، پاسخ قائلين به استحاله اشتراك لفظى را مى‏دهند كه:

الف: 1 چنانچه مشترك لفظى را همراه با قرينه حاليه‏[[14]](#footnote-14) استعمال كنند، ديگر لفظ اضافه‏اى مطرح نيست كه سبب تطويل شود.

2 گاهى مشترك لفظى را همراه قرينه لفظيّه‏اى استعمال مى‏كنند كه آن قرينه، دو مطلب را افهام مى‏كند: 1 قرينه بر اشتراك لفظى است 2 غرض‏[[15]](#footnote-15) ديگرى را تفهيم مى‏كند كه اگر بنا بود آن لفظ، قرينه هم واقع نشود، لازم بود آن لفظ را بياورند تا مطلب دوّم را افهام نمايد

آيا در اين صورت هم شما مى‏گوئيد، استعمال مشترك لفظى همراه با قرينه، موجب تطويل بلاطائل است؟

ب: اينكه گفتيد استعمال مشترك لفظى بدون قرينه، باعث اجمال‏گوئى مى‏شود و با مقام حكمت خداوند متعال، سازگار نيست، مردود است زيرا:

آيا شما آيه شريفه‏ «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ ...»[[16]](#footnote-16) را مشاهده كرده‏ايد. اگر اجمال‏گوئى با كلام خداوند حكيم‏

إيضاح الكفاية، ج‏1، ص: 223

و ربما توهّم وجوب وقوع الاشتراك في اللغات، لأجل عدم تناهي المعاني، و تناهي الألفاظ المركّبات، فلا بدّ من الاشتراك فيها، و هو فاسد لوضوح امتناع الاشتراك في هذه المعاني، لاستدعائه الأوضاع الغير المتناهية [1].

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
تناسب ندارد، نبايد متشابهات در قرآن باشد چون يكى از مصاديق متشابه‏، استعمال مشترك لفظى، بدون قرينه است پس معلوم مى‏شود گاهى غرض متكلّم به اجمال‏گوئى متعلّق مى‏شود لذا منعى براى وجود مشترك لفظى وجود ندارد.[[17]](#footnote-17)

إيضاح الكفاية ؛ ج‏1 ؛ ص384

ب: معناى قضيّه «اللّه عالم» «من ينكشف لديه الشى‏ء» نيست و «عالم» يعنى «من لا ينكشف لديه الشى‏ء»؟

إيضاح الكفاية، ج‏1، ص: 385

آيا نعوذ باللّه كسى كلمه «عالم» را درباره خداوند متعال چنان معنا كرده؟ پس به معناى مذكور نمى‏توان ملتزم شد.

ج: كلمه عالم در قضيّه مزبور در مورد پروردگار از الفاظ متشابه‏ است و معنايش را نمى‏دانيم.

سؤال: پس چرا آن را استعمال مى‏كنيد؟

جواب: چون در آيات و روايات آمده، ما هم آن را به كار مى‏بريم امّا معنايش را درك نمى‏كنيم و تلفّظ و استعمال آن لقلقه لسان است.

آيا مى‏توان به آن ملتزم شد؟ خير!

پس چاره‏اى نيست جز اينكه بگوئيم «عالم» در همان معناى حقيقيش استعمال شده يعنى «من ينكشف لديه الشى‏ء» و مفهوم آن، مبيّن و مشخّص است و اينكه صاحب فصول فرموده در معناى كلمه «عالم» و امثال آن نقلى تحقّق دارد قابل قبول نيست.[[18]](#footnote-18)

إيضاح الكفاية ؛ ج‏4 ؛ ص188

[1] دليل دوّم: قرآن، شامل مضامين عالى و مطالب شامخى است كه فقط دست معصومين و راسخين در علم به آن مى‏رسد و كلمات متقدّمين از علما را نمى‏دانند مگر اشخاص فاضل و ... تا چه رسد به فهم قرآن كه مشتمل بر مطالب عالى و علم ما كان و ما يكون است پس قرآن در يك معنائى نسبت به غير اهل بيت اصلا ظهور ندارد (منع صغرا).

إيضاح الكفاية، ج‏4، ص: 189

أو بدعوى شمول المتشابه الممنوع عن اتباعه للظاهر، لا أقل من احتمال شموله لتشابه المتشابه و إجماله [1].

أو بدعوى أنه و إن لم يكن منه ذاتا، إلا أنه صار منه عرضا؛ للعلم الإجمالى بطرو التخصيص و التقييد و التجوز في غير واحد من ظواهره، كما هو الظاهر [2].

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
[1] دليل سوّم: اين دليل از يك صغرا و يك كبرا تشكيل شده است كه:

ظواهر قرآن جزء متشابهات است (فقط آياتى كه صريح هستند جزء متشابهات نيست و تبعيّت از متشابهات قرآن ممنوع است، فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ‏ ...[[19]](#footnote-19) پس تبعيّت از ظواهر قرآن ممنوع است.

طبق اين دليل، اين‏ها براى قرآن ظواهر قائل هستند و چون جزء متشابهات است تبعيّت از آن ظواهر ممنوع است (منع كبرى).

بعد اضافه مى‏كنند كه اگر ما قطع هم نداشته باشيم كه ظواهر قرآن جزء متشابهات است لااقل احتمال مى‏دهيم كه ظواهر قرآن جزء متشابهات باشد. چرا؟ لتشابه المتشابه چون خود كلمه متشابه‏، متشابه‏ مى‏باشد.

اگر متشابه به الفاظى بگويند كه دلالتشان مجمل باشد در اين صورت ظواهر جزء متشابهات نيست چون در ظواهر اجمالى وجود ندارد. امّا اگر متشابه به آن الفاظى بگويند كه دلالتشان مقطوع نباشد در اين صورت شامل ظواهر هم مى‏شود پس احتمال دارد خود متشابه شامل ظواهر قرآن هم بشود.

[2] دليل چهارم: اگر قرآن ذاتا هم متشابه نباشد بالعرض متشابه شده است چون ما علم اجمالى داريم كه مقدارى از مطلقات قرآن مقيّد شده است و مقدارى از عمومات‏

إيضاح الكفاية، ج‏4، ص: 190

أو بدعوى شمول الأخبار الناهية عن تفسير القرآن بالرأي، لحمل الكلام الظاهر في معنى على إرادة هذا المعنى [1].

و لا يخفى أن النزاع يختلف صغرويا و كبرويا بحسب الوجوه، فبحسب غير الوجه الأخير و الثالث يكون صغرويا، و اما بحسبهما فالظاهر أنه كبروي، و يكون المنع عن الظاهر، إما لأنه من المتشابه قطعا أو احتمالا، أو لكون حمل الظاهر على ظاهره من التفسير بالرأي، و كل هذه الدعاوي فاسدة: [2].

اما الأولى، فإنما المراد مما دلّ على اختصاص فهم القرآن و معرفته بأهله اختصاص فهمه بتمامه بمتشابهاته و محكماته؛ بداهة أن فيه ما لا يختص به، كما لا يخفى.

و ردع أبي حنيفة و قتادة عن الفتوى به إنما هو لأجل الاستقلال في الفتوى بالرجوع إليه من دون مراجعة أهله، لا عن الاستدلال بظاهره مطلقا و لو مع الرجوع إلى رواياتهم‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قرآن تخصيص خورده است بنابراين اگر به آن برخورد كنيم و شك پيدا كنيم كه آيا تخصيص خورده است يا نه كأنّ با وجود آن علم اجمالى به تخصيص، ديگر قرآن و آن عام ظهورى ندارد (منع صغرا).[[20]](#footnote-20)

إيضاح الكفاية ؛ ج‏4 ؛ ص192

[2] جواب از دليل سوّم: در دليل سوّم گفتيد كه خود كلمه «متشابه‏» هم متشابه‏ است و ...

إيضاح الكفاية، ج‏4، ص: 193

و اما الرابعة، فلأن العلم إجمالا بطرو إرادة خلاف الظاهر، إنما يوجب الإجمال فيما إذا لم ينحل بالظفر في الروايات بموارد إرادة خلاف الظاهر بمقدار المعلوم بالإجمال. مع أن دعوى اختصاص أطرافه بما إذا تفحص عما يخالفه لظفر به، غير بعيدة، فتأمل جيدا [1].

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قبول نداريم كه خود مفهوم متشابه، تشابه داشته باشد.

متشابه يعنى آن كلامى كه مراد از آن معلوم نباشد (و يك اضافه‏اى هم دارد كه خواهيم گفت) و در ظواهر قرآن، معنا روشن است و لو در مورد ظواهر، انسان قاطع نيست ولى از نظر عرف كه اتكاء به ظواهر مى‏كند مراد را مجهول نمى‏بيند.[[21]](#footnote-21)

معتمد الأصول ؛ ج‏2 ؛ ص441

. و منها:

ما رواه أبو حيون مولى الرضا عن الرضا عليه السلام قال: «من ردّ متشابه‏ القرآن إلى محكمه فقد هدي إلى صراط مستقيم» ثمّ قال: «إنّ في أخبارنا محكماً كمحكم القرآن، و متشابهاً كمتشابه القرآن، فردّوا متشابهها إلى محكمها، و لا تتّبعوا متشابهها دون محكمها فتضلّوا» [[22]](#footnote-22) . فإنّ ردّ المتشابه إلى المحكم لا يتيسّر بدون الاجتهاد، و لا يمكن أن يتحقّق بدون مقدّماته.[[23]](#footnote-23)

## وجود آیات متشابه

## حقیقت تأویل

## تفسیر و تأویل

## چرا در قرآن آیات متشابه وجود دارد؟

## انواع تأویل و نمونه­ها (جهت و مکان، جسمیت، اراده الهی و اختیار انسان، هدایت و ضلالت، قضا و قدر، امتحان الهی، شرور، عصمت، ختم نبوت ...

## اشتراک لفظی حکمت تشابه

اصول فقه شیعه: ج6/529؛ إيضاح الكفاية ؛ ج‏1 ؛ ص222

## پاسخ به شبهات درباره آیات متشابه

إيضاح الكفاية ؛ ج‏1 ؛ ص384؛ إيضاح الكفاية ؛ ج‏4 ؛ ص188 193؛

1. . اصول فقه شيعه ؛ ج‏2 ؛ ص277 [↑](#footnote-ref-1)
2. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 278 [↑](#footnote-ref-2)
3. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 279 [↑](#footnote-ref-3)
4. . اصول فقه شيعه، ج‏2، ص: 280 [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 1)- آل عمران: 7 [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 2)- رجوع شود به: كفاية الاصول، ج 1، ص 52 و 53، مقالات الاصول، ج 1، ص 159 [↑](#footnote-ref-6)
7. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، اصول فقه شيعه، 6جلد، مركز فقهى ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، 1381 ه.ش. [↑](#footnote-ref-7)
8. . الدولة الاسلامية ؛ ص121 [↑](#footnote-ref-8)
9. . الدولة الاسلامية، ص: 122 [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 1).

    سورة النساء، الآية 59. [↑](#footnote-ref-10)
11. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، الدولة الاسلامية، 1جلد، مركز فقه الائمه الاطهار(ع) - قم، چاپ: اول، 1425ه.ق. [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 4) عيون أخبار الرضا عليه السلام: 1/ 290 ح 39، وعنه وسائل الشيعة: 27/ 115، كتاب القضاء، أبواب صفات‏القاضي ب 9 ح 22 .. [↑](#footnote-ref-12)
13. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة:الإجتهاد و التقليد(ويرايش جديد)، 1جلد، مركز فقه الائمه الاطهار(ع) - قم، چاپ: چهارم، 1426ه.ق. تفصيل الشريعة - الإجتهاد و التقليد(ويرايش جديد) ؛ ص84 [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 1)- كما لو قال للحائض هل تم قرئك. [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 2)- كقوله تعالى‏\i« عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ»\E و قوله‏\i« فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً»\E فان المراد العين الجارية بقرينة يشرب و انفجرت مع انهما اتى بهما لداع آخر.] ر. ك: الوصول الى كفاية الاصول 1/ 184. [↑](#footnote-ref-15)
16. ( 3)- سوره آل عمران، آيه 7. [↑](#footnote-ref-16)
17. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، إيضاح الكفاية، 6جلد، نوح - قم، چاپ: پنجم، 1385 ه.ش. [↑](#footnote-ref-17)
18. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، إيضاح الكفاية، 6جلد، نوح - قم، چاپ: پنجم، 1385 ه.ش. [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 1)- سوره آل عمران/ 7. [↑](#footnote-ref-19)
20. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، إيضاح الكفاية، 6جلد، نوح - قم، چاپ: پنجم، 1385 ه.ش. [↑](#footnote-ref-20)
21. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، إيضاح الكفاية، 6جلد، نوح - قم، چاپ: پنجم، 1385 ه.ش. [↑](#footnote-ref-21)
22. ( 2)- عيون أخبار الرضا عليه السلام 1: 290/ 39، وسائل الشيعة 27: 115، كتاب القضاء، أبواب صفات القاضي، الباب 9، الحديث 22. [↑](#footnote-ref-22)
23. خمينى،روح الله( رهبر انقلاب و بنيان گذار جمهورى اسلامى ايران)، معتمد الأصول، 2جلد، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى(ره) - تهران، چاپ: اول، 1420 ه.ق. [↑](#footnote-ref-23)